

تأثیر تعارض سپاهیان و درگاهیان بر بی‌ثباتی سیاسی اواخر دوره صفویان (۱۰۷۷-۱۱۳۵ ق)

سمیه انصاری^۱/اعطاءالله حسینی^۲

چکیده

مجموعه عوامل ساختاری مانند ساخت اجتماعی اقتصادی حکومت، مبانی مشروعیت و تداوم کارایی آن، اوضاع فکری و فرهنگی جامعه، سپاه و دیگر عناصر در ایجاد ثبات و تداوم یک حکومت نقش دارند. در زمان حکومت صفویان ضعف عوامل ساختاری و تعارض‌ها که به‌مرور در طول حکومت رشد کرده و تکوین یافته بودند، در اواخر سلطنت (۱۰۷۷-۱۱۳۵ ق/۱۶۶۷-۱۷۲۲ م) خود را آشکار ساختند. با کاهش قدرت پادشاه و واگذاری امور به درباریان و نظامیان، توازن ساخت سیاسی بر هم خورد و کشمکش و رقابت گروه‌های نظامی برای کسب مقام‌ها، منفعت‌طلبی و برتری‌جویی موجب ضعف کارکرد نهاد سپاه شد. چنانکه این نهاد در مواجهه و مقابله با بحران‌های سیاسی ناشی از حوادث داخلی و خارجی نتوانست موفقیت چشمگیری داشته باشد. بنابراین، می‌توان تعارض سپاهیان و درگاهیان را یکی از عوامل بی‌ثباتی سیاسی در اواخر دوره صفویه محسوب کرد. این پژوهش درصدد است با مطالعه کتابخانه‌ای و با تکیه بر داده‌های تاریخی، تأثیر تعارضات نهاد سپاه بر بی‌ثباتی سیاسی اواخر دوران صفویه را تحلیل و تبیین کند.

واژگان کلیدی: تعارض، بی‌ثباتی سیاسی، صفویان، نهاد سپاه، درگاه، سلطنت.

The Impact of Conflicts between Military and Courtiers on Political Instability in the Late Safavids (1677-1722)

Somayeh Ansari³/Ataollah Hassani⁴

Abstract

A set of structural factors such as the socio-economic structure of government, its legitimacy and the continuity of its effectiveness, the intellectual and cultural conditions of the society and other elements play a significant role in the stability and continuity of a government. Yet, the weakness of the structural factors and constant conflicts broke out during the reign of Safavid's dynasty in the late Safavid era (1677-1722). As the king lost his power, and hence entrusting affairs to the courtiers and the military, the balance of political construction had been disrupted and the conflict between different military groups in pursuit of authorities, interests, superiority led to the weakness of performance and function of military forces, not being successful in dealing with political crisis, sprang from local and foreign events for instance. Therefore, one can name it as a political factor of instability in the late Safavid era. This analyzes and explains the impact of conflicts between military forces on political instability in the late Safavid era through a historical method and based on Historical sources.

Keywords: Conflict, Political Instability, Safavids, Military, court, Monarchy

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی. این مقاله برگرفته از رساله دکتری سمیه انصاری با عنوان "رابطه ناپایداری سیاسی با اوضاع اجتماعی ایران از سقوط اصفهان تا روی کار آمدن قاجاریه (۱۲۰۰ تا ۱۱۳۵ ه.ق) است.

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. *تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۱ * تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۳

3. PhD Candidate of History, Department of History, Shahid Beheshti University. E-mail: s_ansari@sbu.ac.ir

4. Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University. E-mail: a-hassani@sbu.ac.ir

مقدمه

کارکردگرایان جامعه را همانند سیستمی می‌دانند که مرکب از بخش‌ها و ساختارهای مختلف است. هر یک از این بخش‌ها کارویژه خود را دارند و بین اجزای سیستم روابط مکمل و متقابل وجود دارد.^۱ به عبارتی، اجزای همبسته با داشتن روابط متقابل و تأثیر گذار و در تعامل با یکدیگر، انسجام، وفاق اجتماعی و تعادل ساختارها را به ارمغان می‌آورند.^۲ البته صورت‌بندی چنین وضعیتی در گرو وجود شرایط متعادل و باثبات سیاسی، یعنی دور بودن جامعه از ناآرامی و آشفتگی اجتماعی و تنش‌های قومی است. در شرایطی که نابه‌سامانی و ازهم‌گسیختگی قدرت سیاسی حاکم شود، تعارض‌های پنهان و تکوین‌یافته خود را آشکار خواهند کرد. در جست‌وجوی معنای تعارض، می‌توان آن را «ناسازگاری و عدم توافق»، «دنبال کردن هدف‌های ناسازگار و متناقض که باعث از دست رفتن منابع و سایر هدف‌ها می‌شود» یا «نوعی تلاش آگاهانه برای خنثی کردن اقدامات دیگران در دستیابی به اهدافشان» تعریف کرد.^۳ بنا بر این تعاریف، تعارض صورتی از کنش متقابل است که هر یک از طرف‌های درگیر در رابطه سعی می‌کند با نابود کردن یا بی‌اثر کردن طرف مقابل او را از سر راه بردارد.^۴ بنابراین، می‌توان گفت هیچ جامعه‌ای از تعارض به دور نیست، فقط ممکن است این تعارض تحت تأثیر برخی عوامل از جمله اقتدار پادشاه، ممانعت از استقلال، سرکوب، ترس، تشویق یا مدیریت در ابتدا نمودی ظاهری نداشته باشد،^۵ اما در شرایط نابه‌سامان سیاسی بر اثر ستیز و کشمکش بر سر ارزش‌ها یا دعوی مربوط به منزلت، قدرت و ارتقای جایگاه اجتماعی و سیاسی نمایان می‌شود^۶ و بر میزان و شدت رفتارهای تهاجمی افراد و گروه‌ها علیه دیگر افراد، گروه‌ها، نهادهای رسمی یا نیمه‌رسمی می‌افزاید.^۷ زیرا هدف نهایی کشمکش‌کنندگان فقط کسب ارزش‌ها نیست، بلکه آنها به‌صورت آشکار یا ضمنی و به هر شیوه‌ای درصدد برانداختن رقیب خود هستند و این تلاششان اغلب با نگرش‌های منفی، مجادله، مخالفت، تضاد، نزاع، کشمکش، پرخاشگری، آشوب، رقابت، تهدید، سرزنش، ناسزاگویی، تحقیر، کارشکنی، بستن اتهامات ننگین به طرف دیگر، افشاکاری و شایعه‌پراکنی همراه است.^۸

۱. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی (تهران: نی، ۱۳۸۴)، ص ۸۴.

۲. غلام عباس توسلی، نظریه‌های جامعه‌شناسی (تهران: سمت، ۱۳۷۴)، ص ۲۱۹؛ عبدالحسین نیک‌بهر، مبانی جامعه‌شناسی (تهران: توتیا، ۱۳۸۳)، ص ۱۷۸.

۳. استیفن رابینز، مدیریت رفتار سازمانی (رفتار گروهی)، ترجمه علی پارساییان و سید محمد اعرابی، ج ۲ (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۴)، ص ۷۱۹.

۴. نیک‌بهر، ص ۱۶۸.

۵. بهروز قاسمی، مدیریت رفتار سازمانی با نگاهی جامع بر اصول، نظریات، مکاتب و طبقه‌بندی‌ها (تهران: سپاهان، ۱۳۸۸)، ص ۵۳۳.

۶. ویلیام آوتویت، تام باتامور، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان (تهران: نی، ۱۳۹۲)، ص ۲۵۹.

۷. محمدولی درینی، هادی اسماعیل پورمقدم، وحید دهباشی، «تجزیه و تحلیل تأثیر بی‌ثباتی سیاسی با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران بر تجارت بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س ۶ ش ۳ (پاییز ۱۳۹۵)، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۸. نیک‌بهر، ص ۱۶۹؛ قاسمی، صص ۵۲۴، ۵۳۰؛ باقر ساروخانی، درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، ج ۱ (تهران: کیهان، ۱۳۷۵)، ص ۷۵۵.

در این میان، یافتن روابط دوسویه و همبستگی بین تعارض و بی‌ثباتی ضروری است تا تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر بررسی و تحلیل شود. مقاله حاضر با بررسی این مسئله در اواخر دوران صفویان نتیجه می‌گیرد که تعارض در ساختار حکومت صفویان پدیده‌ای ناگهانی و یک‌باره نبود، بلکه همانند یک بیماری از زمان شاه اسماعیل اول در قالب نزاع اهل قلم (ایرانیان) و اهل شمشیر (ترکان قزلباش) ظهور یافت و تا اواخر این پادشاهی تداوم پیدا کرد. هرچند هر یک از پادشاهان صفویه با توجه به شرایط تاریخی خود برای برون‌رفت از تعارض‌های پیش‌آمده راهکاری ارائه دادند، بعضاً در نتیجه اقدامات اصلاح‌طلبانه آنان تعارض به‌صورت پنهانی در درون ساختار رشد کرد و اقتدار حکومت مانع بروز آن شد. برای مثال در دوران شاه اسماعیل اول، تأکید بر پیوندهای صوفیانه (رابطه مراد و مریدی) و وجهه دینی و ایدئولوژی پویا تا حدی مانع از گسست سیاسی شد، ولی پس از آنکه کشمکش‌ها و اختلاف‌های سیاسی قزلباشان و ایرانیان با یکدیگر شدت یافت، پادشاه برای غلبه بر تعارض گروه‌های متخاصم، منصب صدر، خلیفه‌الخلفا و وکالت را ایجاد کرد، گرچه تأثیر و کارکرد آنها مقطعی بود. یا شاه طهماسب اول بر «اقتدار و نقش پادشاه» در امور سیاسی و مذهبی تأکید کرد تا از تعارض‌های بیشتر جلوگیری کند. همچنین از اختلافات قبیله‌ای قزلباشان به نفع حکومت استفاده کرد و به سرکوب آنان پرداخت.^۱ شاه عباس اول نیز در امتداد حرکت‌های اصلاح‌طلبانه اسلاف خویش، با به‌کارگیری نیروی غلامان قفقازی و ایجاد مقامات نظامی جدید، همچون توپچی‌باشی و تفنگچی‌باشی، نقش و قدرت قزلباشان را در ساختار حکومت کمرنگ کرد تا با گسست پیوندهای قبیله‌ای، پیوند شاهسونی را جایگزین آن کند.^۲ همچنین در اقدامی دیگر، با تبدیل املاک دولتی به خالصه از توان رزمی و وابستگی نظامی حکومت به ایالات کاست و با استفاده از قدرت و ثروت، روحیه رزمندگی و اطاعت‌پذیری از شاه را تقویت کرد. اهمیت یافتن دیوانسالاری و پررنگ کردن نقش دربار در تصمیم‌گیری امور حکومتی از برتری قزلباشان در امور نظامی و تصمیمات مهم مملکتی کاست. تمامی اقدامات پادشاهان مذکور نتایج منفی به دنبال داشت که اثرات خود را در اواخر دوران صفویه نشان داد. بدین ترتیب، با ضعف قدرت پادشاه و وقوع شورش‌های اجتماعی و قومی در قلمرو صفویان، قدرت سیاسی دچار تزلزل شد و بی‌ثباتی سیاسی افزایش یافت. تحت تأثیر این شرایط، تعارض‌های تکوین‌یافته در ساختار سپاه نیز آشکار شد، تا جایی که نهاد سپاه قادر به کنترل و مهار بحران‌ها و شورش‌ها نبود و تعارض‌های درونی آن بر شدت هرج و مرج و بی‌ثباتی سیاسی افزود. ادامه این روند اضمحلال حکومت صفویان را موجب شد.

به‌رغم تحقیقات گسترده پژوهشگران درباره علل سقوط صفویان، بررسی تأثیر این تعارض کمتر مورد

۱. برای آگاهی بیشتر ن. ک.: راجر سیوری، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، ج ۴ (تهران: مرکز، ۱۳۷۴)، صص ۵۳-۵۵.

۲. اسکندر بیگ منشی ترکمان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۲ (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، صص ۳۸۳، ۴۳۱.

توجه واقع شده است. رضا شجری در مقاله «بررسی تحلیلی عملکرد نظامی حکومت صفوی در شورش افغان‌ها» به ضعف نظامی، کاستی‌ها و موانع حکومت صفوی در جدال با افغان‌ها در قندهار اشاره کرده است. همچنین لارنس لاکهارت در کتاب *انقراض صفویه و استیلای افغان‌ها* و راجر سیوری در فصل آخر کتاب *ایران عصر صفوی* تضاد میان عناصر قدیم و جدید سپاه ایران، تباهی روحیه سربازی‌گری و پیامدهای سیاست خالصه‌سازی را بررسی کرده‌اند. در این پژوهش تعارض چندگانه سپاه صفویه در قالب ویژگی‌های شخصیتی پادشاه، تعارض وی با حاکمان ایالات، تعارض امرای درباری با حاکمان و وزیران ایالتی، اختلاف نظر فرماندهان نظامی با یکدیگر و زیردستانشان و دلایل کاهش تمایلات سربازان به سپاهی‌گری مورد بررسی و مذاقه قرار می‌گیرد.

تعارض رفتاری و شخصیتی پادشاه

در هرم قدرت حکومت صفویه، پادشاه رکن اصلی و تصمیم‌گیرنده نهایی مسائل مختلف حکومتی بود و تمامی زیردستانش اعم از امیران، بزرگان، وزیران تا مردم عادی خود را مکلف به اطاعت از دستورات وی می‌دانستند. در دوران هر یک از پادشاهان صفویه عاملی مؤثر در جهت تقویت اقتدار و وجهه پادشاه وجود داشت. چنانکه در دوران شاه اسماعیل اول تأکید بر پیوندهای صوفیانه و وجهه مذهبی پادشاه در اطاعت زیردستان از او مؤثر بود. اقتدار و عمل‌گرا بودن شاه طهماسب و تلاش شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم در ایجاد پیوند شاهسونی و افزایش وابستگی مالی و ترس از قدرت به تقویت سرسپردگی نیروهای سیاسی به آنان کمک می‌کرد. افزون بر این، اندیشه‌ورزان نیز در اذهان همگان تصویری آرمانی از پادشاه ترسیم کرده بودند. حال باید در نظر داشت در مواقعی که بین تصویر واقعی و آرمانی پادشاه تا حد زیادی تفاوت و ناهمخوانی وجود داشت،^۱ از میزان نفوذ و اقتدار وی در سطوح مختلف قدرت، از بالاترین (دربار و امرا) تا پایین‌ترین درجات (عامه مردم)، کاسته می‌شد. در حقیقت، سبک تربیت شاهزادگان و پادشاهان در نوع نگرش و تصور همگان از آنان و همچنین تقویت روحیه عمل‌گرایی و اقتدارشان تأثیر بسزایی داشت. همان‌طور که منابع اشاره کرده‌اند، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین در حرم‌سرا و تحت نظارت خواجگان و زنان پرورش یافتند و در نتیجه «جنون و مستی و حیرت شاه سلیمان»،^۲ «غور نمودن شاه سلطان حسین در خیر و شر مطلق و یخشی‌در گفتن»^۳ و

۱. هانس گرت، سسی رایت میلز، منش فرد و ساختار اجتماعی (روان‌شناسی نهادهای اجتماعی)، ترجمه علی‌اکبر افسر (تهران، آگاه، ۱۳۸۰)، ص ۴۰۳؛ اسماعیل حسن‌زاده، ذکرائله محمدی، «تعارض ساختاری و تأثیر آن در کارکرد سپاه خوارزمشاهی»، *تاریخ ایران*، ش ۶۲/۵ (پاییز ۱۳۸۸)، ص ۱۱۶.

۲. جووانی فرانچسکو جملی کارری، سفرنامه، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳)، ص ۷۳.

۳. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی (تهران: کتابخانه سنایی و طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۴۸.

بی‌خبری از دربار و اوضاع سیاسی مملکت، آنان را از رفتارهای آرمان‌گرایانه پادشاهی دور ساخت. این روند موجب گردید آنان در مواجهه با بحران‌های سیاسی و اجتماعی «روحیه بی‌عملی» پیشه کنند^۱ و اغلب تصمیماتشان «دور از مسئولیت و بی‌تعقل»^۲ باشد، زیرا نفوذ کلام و عملکرد پادشاه تعادل و وفاق را در تمام ساختارهای جامعه برقرار می‌ساخت. بنابراین، شکاف عمیقی بین پادشاهان، درباریان، امرای نظامی و سایر ارکان دولتی ایجاد شد و از پادشاه فقط نامی باقی ماند.^۳ علاوه بر این، حضور پادشاه در میدان رزم یا شورای جنگ (جانقی) نشان از قدرت مدیریت، تدبیر و شجاعت وی داشت. اما طبق گزارش منابع، پس از شورش گرگین خان در گرجستان و تشکیل شورای دولتی برای دفع وی، «شاه سلطان حسین به هیچ وجه من‌الوجه متوجه این حکایت نگردیده و از هیچ کس نپرسید که این حکایت چه بود، چه جای آنکه از کسی بازخواست کند.»^۴

همان‌طور که ذکر شد، ناهمخوانی میان تصویر واقعی و آرمانی پادشاه موجب تغییر تفکر و بی‌اعتمادی شدید پادشاه و زیردستانش به یکدیگر شد. عامل مؤثر دیگر، میزان قدرت و نقش امرا در به تخت نشاندن پادشاه بود که نوع رفتار آنان را با پادشاه تعیین می‌کرد و چنین شرایطی نیاز به پادشاه مقتدر و مدبری داشت که سلطه خود را بر همگان مسلط سازد. به نقل از میرفندرسکی،

بعضی از امراء، بل اکثر ایشان، خود را عظیم عاقل و دانا می‌شناسند که پادشاه هرچه نمی‌داند از ما می‌پرسد، راه و روش را از ما تعلیم می‌گیرد، در هر باب از ابواب این نحو امور به ما احتیاج دارد، هرچه ما گوئیم و صواب بینیم صحیح و معتبر دانسته و عمل کردن به آن را لازم می‌شمارد. در آیینہ تصوّر و پندار خودبینی و مرآت فرض می‌افتند، خود را گم می‌کنند و سررشته طریق رعایت آداب ادب لازم بندگان نسبت به ولی‌نعمت را از دست می‌دهند.^۵

تأثیر مسائل فوق فقط محدود به امرا و درگاهیان نبود، بلکه آنان این موج بی‌اعتمادی را به طبقات پایین‌تر نیز تسری دادند و ذهنیت عامه مردم را نسبت به پادشاه عوض کردند. براساس گزارش منابع، در زمان جلوس شاه سلطان حسین، چراغانی کوچه و بازار به تهدید صورت گرفت و از آتش‌بازی و شادمانی

۱. سید عبدالحسین حسینی خاتون‌آبادی، وقایع السنین و الاعوام (تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۵۲)، ص ۵۶۷.
۲. محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری مراغه‌ای، دستور شهریاران (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ه. ق. پادشاهی سلطان حسین صفوی)، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳)، ص ۴۲.
۳. این جمله از لوبرن هلندی است که در سال ۱۷۰۴ در اصفهان می‌زیسته است (میرزا سمیعا، تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸)، ص ۳۸).
۴. حسینی خاتون‌آبادی، ص ۵۶۷.
۵. سید ابوطالب موسوی میرفندرسکی، تحفه العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین، تصحیح رسول جعفریان (تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸)، ص ۱۰۶.

خبری نبود. این امر نشان می‌دهد مردم شاه صفوی را دوست نداشتند و فقط از او می‌ترسیدند.^۱ به عبارتی می‌توان گفت رابطه مردم، نظامیان و درگاهیان با پادشاه همانند دوره‌های قبل مبتنی بر پیوندهای صوفیانه، اخوت و شاهسونی نبود، بلکه بسیار ضعیف و سست شده بود و مانع از شورش و کشمکش آنان با حکومت نمی‌شد. در نهایت، تعارض پادشاه و زبردستان در قالب وقایعی همچون شورش میرویس در قندهار، شاهنواز خان در گرجستان، ارسال اجباری «خلعت، تاج و رقم سرداری» قندهار برای صفی‌قلی خان،^۲ شورش ملک محمود سیستانی در مشهد و اسدالله خان ابدالی در هرات آشکار شد.

تعارض در نهاد سپاه

نهاد سپاه دارای سلسله‌مراتبی از بالاترین تا پایین‌ترین مقامات بود که هر یک وظایف و کارکرد مشخصی داشتند. طبق گزارش تذکره الملوک، امرای نظامی به دو دسته امرای دولخانه (درگاه) و غیر دولخانه (ایالتی و سرحدی) تقسیم شده بودند. امرای دولخانه^۳ با حضور در پایتخت، به دلیل مشارکت در مسائل سیاسی و شورای جانی از نفوذ زیادی برخوردار بودند و امرای غیر دولخانه^۴ در ایالات از اختیارات نظامی و مالی بهره‌مند بودند.^۵ البته لازم به ذکر است در اوایل دوره صفویه قزلباشان، به‌عنوان رکن اصلی قدرت، بالاترین مقامات فرماندهی را در اختیار داشتند. سپس حکام ایالتی داعیه‌دار قدرت نظامی بودند، اما پس از اصلاحات شاه عباس اول و ایجاد نیروی سوم (سپاه غلامان) تغییراتی در مدار قدرت نظامیان و سلسله‌مراتب فرماندهی رخ داد و توازن قوا به هم خورد. در واقع این تغییر و تحول و بهره‌گیری از تعارض قوا در جهت ایجاد ثبات و نظم و ممانعت از شورش و کشمکش قزلباشان با یکدیگر بود.

الف) تعارض سطوح عالی و میانی امرای نظامی

بنا بر اهمیت نهاد سپاه، اندیشه‌ورزان همیشه بر نقش فرماندهان و امرا و ویژگی‌های شخصیتی آنان (تدبیر، شجاعت، مهارت و فروتنی) در تداوم و ثبات حکومت تأکید کرده‌اند. طبق گزارش منابع، در اواخر دوران صفویان، فرماندهان و امرای نظامی از ویژگی‌های فوق‌دور گشتند. چنانکه میرفندرسکی برخی از آنان را «بی‌متانت، سبک و خالی از اندیشگان، بی‌حوصله، تنک چون حباب» می‌نامد.^۶ البته وی نوع تعامل عامه مردم با امرای نظامی را در این مسئله دخیل می‌داند:

۱. کاری، ص ۱۰۹.
 ۲. تادوز یوزدا کروسینسکی، سفرنامه؛ یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی مفتون، مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی (تهران: توس، ۱۳۶۳)، ص ۴۴.
 ۳. شامل سهپسالار، قوللر آقاسی، قورچی‌باشی، ایشیک آقاسی، تفتنچی آقاسی، مین‌باشی و یوزباشی، یساولان و جارجیان جزایری.
 ۴. شامل والیان، بیگلربیگیان، خوانین و سلاطین.
 ۵. میرزا سمیعا، ص ۵.
 ۶. موسوی میرفندرسکی، ص ۱۲۰.

سخنان اهل احتیاج را که در مقام تملق به ایشان می‌گویند که «به غیر شما مرجعی نیست»، «جز از شما دیگر کیست»، «اصل و عمده در کارها، توجه شما و التفات شما در همه بابتی کلید قفل مشکل‌ها است» همه را به اداها و اندازها بر خود می‌خرند و به دکان‌داری‌های خودفروشی درآمده، به گشاده‌روی‌های متبسمانه یا به سکوت‌های متکبرانانه یا به گفت‌وگوهای میاندارانه، یا به تصدیق صریح احمقانه، چنان در خیال ایشان می‌اندازند که در هوای عظمت و جلال و قدرت بر کارها در جمیع احوال بالاتر از اوج گمان ایشان می‌پرند.^۱

در حقیقت، افزایش قدرت و غرور و خودبزرگ‌بینی امرای نظامی و ناسازگاری و عدم توافق آنان در دنبال کردن هدفی واحد مانع از تعامل و ائتلاف ایشان با زیردستانشان می‌شد؛ در بحران‌های سیاسی به جای همفکری و همکاری به رقابت و مجادله با یکدیگر می‌پرداختند و همین عامل آنان را از اتخاذ تدابیر جنگی، تهاجمی یا دفاعی باز می‌داشت. براساس گزارش مستوفی، در زمان شاه سلطان حسین این افزایش قدرت امرای ناشسی از «بی‌توجهی دیگر ارکان دولتی و واگذار کردن امور مهم به امرای نظامی» بود.^۲ افزون بر این، حضور نداشتن پادشاه در میدان رزم یا عدم نظارت وی بر امور نظامی و فرماندهان منتخبش نیز موجب می‌شد که آنان خودسرانه و بی‌اذن پادشاه دیگر فرماندهان یا زیردستانشان را در بحبوه جنگ به قتل برسانند یا زندانی کنند. مثلاً صفی‌قلی خان، بیگلربیگی خراسان، از سر غرور، خصومت و نخوت به بدسلوکی با سپاهیان، خوانین و سلاطین مشهد برخاست و تعدادی از آنان را به قتل رسانید یا تهدید به مرگ کرد.^۳ بعضاً تعارض فرماندهان در فتوحات یا برتری‌جویی بر یکدیگر موجب می‌شد که آنها در صدد نابودی و کشتن یکدیگر برآیند. صفی‌قلی خان زمانی که نتوانست پیروزی مرتضی‌قلی خان، چرخچی خراسان، را بر بلوچ‌ها و ازبکان تحمل کند،^۴ او را به این بهانه «که چرا دیر به استقبال ما آمده‌ای» به ناحق گردن زد.^۵ گاهی نیز پیش می‌آمد که نتایج زیان‌بار تعارض امرای درگاه با فرماندهان اعزامی طی جنگ یا فتوحات آشکار می‌شد و فرماندهان را از ادامه جنگ یا تعقیب دشمن باز می‌داشت. چنانکه مرعشی واکنش امرای درگاه را پس از شنیدن خبر پیروزی محمدعلی خان و حیدرخان بیات بر افغان‌ها این‌گونه گزارش می‌دهد: «مصلحت دولت در آن است که آن دو را به‌زودی طلب نمایی که مبادا نخوتی بورزند و باد غروری در دماغشان راه یابد.»^۶ البته این مسئله از دست کم

۱. همان.

۲. منظور علما، فضلا و خواجه‌سرایان است (محمدحسن بن محمد کریم مستوفی، *زبده التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۵)، ص ۱۱۵).

۳. همان، ص ۱۲۲؛ هانس روبرت رویمر، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰)، ص ۵۳.

۴. ملا محمد مؤمن کرمانی، *صحیفه الارشاد (تاریخ افشار کرمان پایان کار صفویه)*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی (تهران: علم، ۱۳۸۴)، ص ۴۴۹.

۵. مرعشی صفوی، ص ۲۷.

۶. همان، صص ۱۲۷-۱۲۸.

گرفتن قدرت حریف و ناآگاهی از تعداد دشمنانی همچون افغان‌ها یا بلوچ‌ها نشئت می‌گرفت که در وهله اول، امرا را از ادامه مبارزه مأیوس می‌ساخت و در وهله بعد، فرماندهان در آماده‌سازی و آماده‌باش سپاه دچار اشتباهات جنگی می‌شدند. هرچند در امر جنگ تأکید شده بود که «امرای سپاه باید خود را به اعدای شناساند، کم و کیف سپاه را ظاهر نگرداند، تا دشمن در مقابل باشد به آرام و استراحت غافل ننشیند و سستی و کاهلی نکند و لشکر خود را متفرق نسازد.»^۱

همچنین لازم به ذکر است، بروز ناهنجاری‌های رفتاری امرا و فرماندهان منحصر به میدان نبرد نبود. «شورای جانقی»^۲ نیز یکی دیگر از موقعیت‌هایی بود که در آن تعارض و اختلاف نظر آنان بیشتر نمود می‌یافت. اعضای شورا چه بسا بدون در نظر گرفتن شرایط بحرانی و حساس مملکت به مجادله، رقابت و انتقام‌گیری از یکدیگر می‌پرداختند. در واقع شورا دیگر محل بحث و بررسی اوضاع و طراحی نقشه و تدابیر جنگی نبود، بلکه بالعکس به محلی برای رقابت اعضا بدل شده بود. هر یک از اعضا سعی داشت مانع از عملکرد مثبت رقیب خویش شود. برای مثال «اغراض باطله نفسانی، نفاق امرا و ارکان دولتی با یکدیگر» مانع از اتخاذ تصمیم قطعی در شورای جانقی برای مقابله با افغان‌ها شد.^۳

علاوه بر موارد فوق، ضروری است به تعارض ناشی از تضاد منافع، ترکیب جمعیتی و قبیله‌ای متفاوت فرماندهان سپاه نیز اشاره شود. یکی از توصیه‌های اندیشه‌ورزان سیاسی برای تحکیم و ثبات «دلجویی از ریش سفیدان عظام، سرکردگان ایلات و اویماقات، یکدل و یک‌جهت بودن با آنان و دادن وعده و وعید نیکو» بود،^۴ اما همان‌طور که ذکر شد، در اواخر دوران صفویه، به دلیل افزایش قدرت امرای مرکز و درگاه در امور سیاسی و نظامی و برتری جویی قبایل قزلباش، برخی فرماندهان چشم دیدن موفقیت قبایلی همچون قاجارها یا ایل کُرد چشم‌مگزک خراسان^۵ را نداشتند. در حالی که در بازه زمانی مورد بحث، از میان قبایل قزلباش و غیر قزلباش به لحاظ قدرت، روحیه جنگاوری و تجهیزات نظامی، قاجارها آمادگی بیشتری نسبت به سایرین داشتند. آنها در مبارزه با ازبکان و ترکمانان شمال شرق ایران بهترین گزینه دفاعی و نظامی به شمار می‌آمدند و بارها صفویان را در مقابله با دشمنان یاری داده بودند، اما برخی

۱. محمدعلی قزوینی، رفیق توفیق: در رسوم وزارت و آداب سلطنت با تأکید بر دوره صفوی، تصحیح رسول جعفریان (تهران: مورخ، ۱۳۹۶)، ص ۴۱۱.
 ۲. اعضای این شورا عبارت بودند از وزیر اعظم، قورچی‌باشی، قوللر آقاسی، ایشیک آقاسی، تفنگچی آقاسی، دیوان‌بیگی، مجلس‌نویس، ناظر بیوات، مستوفی الممالک، امیر شکارباشی، سپهسالار، منجه‌باشی، حکیم‌باشی، خواجه‌سرایان و مهتر (ن.ک: ژان شاردن، سیاحت‌نامه (آداب و عادات، صنایع و تجارت و تقوید ایرانیان)، ترجمه محمد عباسی، ج ۴ (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۶۴).

۳. مستوفی، زبده التواریخ، ص ۱۲۳.

۴. قزوینی، ص ۴۰۹.

۵. طوایف کُرد شمال و شمال غرب خراسان به کُردهای چشم‌مگزک معروف بودند که توسط شاه عباس اول از دیار بکر برای حفاظت از مرزهای شرقی در مقابل ازبکان به خراسان کوچ داده شده بودند (اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج ۱ (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۲)، صص ۵۳۲-۵۳۳؛ قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، «طوایف کُرد زعفرانلو»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، به کوشش محمدحسین اسکندری، ج ۲ (شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۳)، ص ۱۳۷.

امرا فقط خود را در مدار قدرت و شایسته آن می‌دیدند و سعی می‌کردند با خرده‌گیری یا نادیده گرفتن قدرت جنگاوری، مهارت و شجاعت قاجارها و کردها از نفوذشان در میدان‌های جنگ بکاهند. مسلماً چنین رفتاری این قبایل را در تقابل و تعارض با حکومت مرکزی قرار می‌داد. برای مثال، صفی‌قلی خان در مبارزه با شیرغازی خان ازبک (۱۱۲۸ق/۱۷۱۶م) به علت «عدم افواج و فقدان اسباب حرب»^۱ از توان رزمی قاجارها و ایل کرد چشم‌گزرک بهره گرفت و بر ازبکان غلبه کرد، اما در عوض اعطای انعام و تحسین مؤتلفان خویش «به سبب طیش، خفت مزاج و سرعت غضب» نه تنها سرداران قاجار را به جُبن و عدم شجاعت متهم و برخی را مقید و محبوس ساخت بلکه دیگر قبایل را که در جنگ نقشی نداشتند، انعام و خلعت داد.^۲ بدین گونه سرداران دل‌شکسته و ناراضی قاجار کینه فرمانده قزلباش را به دل گرفتند و در نبرد با اسدالله خان ابدالی، حاکم هرات، تلافی کردند و به محض مقابل شدن دو سپاه، «خود را یک کنار گرفته تن به جنگ دردادند و با مشاهده شکست قزلباشان، خزانه را تاراج نموده به جانب وطن خود روانه گردیدند.»^۳ بدین ترتیب تعارض امرای نظامی با یکدیگر سبب شد که حکومت صفویه از مبارزه و سرکوبی دشمنانش بازماند و بیشتر مشغول کشمکش‌های درونی باشد تا دفع دشمنان خارجی و شورشیان محلی.

ب) تعارض بین امرای دولتخانه و امرای ایالتی

به دلیل مقتضیات سخت اقلیمی (مازندران و گیلان و مکران)، ناهمسازی مذهبی، زبانی و فرهنگی (گرجستان و خوزستان) و طرز زندگی شبانی اهالی (کردستان و لرستان) صفویان اداره ایالات و بخش‌های مختلف قلمرو خود را به خاندان‌های محلی و امرای قزلباش واگذار می‌کردند. این امر که با عنوان‌های مختلف (بیگلربیگی، والی، خوانین و سلاطین) و با لقب «اولیای دولت قاهره» انتخاب و منصوب می‌شدند،^۴ در برابر این تفویض مسئولیت، نسبت به حکومت مرکزی تعهدات مالی و نظامی داشتند. علاوه بر این، هر یک از آنها می‌بایست تعدادی نیروی سپاهی تحت اختیار خود می‌داشت تا در مواقع ضروری همچون شورش داخلی یا جنگ خارجی قدرت مقابله داشته باشد.^۵ البته شایان توجه است، دور بودن امرای سرحدی و حاکمان ایالتی از مرکز قدرت دلیلی برای مصون ماندن از توطئه امرای دولتخانه نبود. بنا بر قول کمپفر «در این مملکت هر کس که از دربار دورتر باشد، سرنوشتش

۱. محمد شفیع طهرانی، مرآت واردات (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی)، تصحیح منصور صفت‌گل (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۰.

۲. مرعشی صفوی، ص ۲۴؛ مستوفی، زبده التواریخ، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۳. مرعشی صفوی، ص ۲۸.

۴. کلاوس میثائیل رهبرین، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاننداری (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹)، صص ۱۱۰-۱۱۱.

۵. انگلبرت کمپفر، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، ج ۳ (تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۶۰.

بیشتر دستخوش تزلزل و فراز و نشیب است.^۱ حضور امرای درگاه در پایتخت، مشارکت آنان در شورای جانفی، آگاهی به مقدار مالیات ارسالی حاکمان ایالتی و اعطای خلعت و لوا از سوی پادشاه به حاکمان ایالتی از عوامل تعارض‌زا بین امرای دولتخانه و امرای سرحدی بود و پادشاه بهترین اهرم آنان برای مقابله یا کاستن از مقام و شأن رقیبشان بود. سیر تطور انتخاب حکمران برای ایالات صفویه نشان می‌دهد که علاوه بر خاندان‌های محلی یا فرماندهان قزلباش، غلام‌فرماندهان نیز افزوده شدند تا میزان تسلط و قدرت پادشاه افزایش یابد. اما در اواخر دوران صفویه این سیاست دیگر جوابگو نبود. شورش علیه فرمانده گرجی در قندهار یا شورش مردم لرستان شاهی بر این مدعاست. بنا بر گزارش کمپفر «مردم از اینکه شاه سلیمان حکومت لرستان را به یک خان غیر محلی داده بود، سخت ناراضی بودند و با حاکم تحمیلی رفتاری اهانت‌آمیز کردند و بلوایی به پا شد که در نتیجه آن خان با زنان و فرزندانش با یک پیراهن از آن دیار بیرون رانده شد.»^۲

یکی دیگر از عوامل تعارض‌برانگیز بین امرای دولتخانه و امرای ایالتی ارسال القاب، خلعت و لوا از سوی پادشاه برای حاکمان ایالتی بود. در واقع پادشاه با این کار اقتدار خویش را به نمایش می‌گذاشت. از سوی دیگر اگر اختلاف و تعارضی بین وی و حاکمان ایالتی بر سر مالیات، سپاه و مخارج بود، ارسال خلعت و القاب راهکاری مناسب برای حل این تعارض بود. افزون بر این، گاهی نیز تهی بودن خزانه پادشاه چنین راهکاری را می‌طلبید. در این میان، امرای دولتخانه که به دلیل داشتن کینه و خصومت شخصی درصدد انتقام‌جویی بودند، می‌کوشیدند با بهره‌گیری از قدرت و نفوذ خویش در ارسال خلعت و لوا پادشاهی برای حکام ایالتی خلل ایجاد کنند و تعارض آن دو با یکدیگر را افزایش دهند. بهترین فرصت برای آنها زمانی بود که پادشاه ارسال خلعت را به یکی از صاحب‌منصبان و امرای درباری خویش تفویض می‌کرد.^۳ برای نمونه شاه سلیمان، بوداق سلطان تفنگچی‌باشی را مسئول ارسال خلعت برای منوچهر خان، حاکم لرستان، کرد. اما وی به دلیل خصومت‌های شخصی کاملاً خلاف رأی و دستور پادشاه عمل کرد و در ارسال خلعت منوچهر خان تعلل ورزید و آن را پس از شش ماه فرستاد. این عمل وی موجب گلایه حاکم از پادشاه شد.^۴ در واقع بوداق سلطان و دیگر امرای درگاه با غفلت از این مسئله می‌خواستند با خشمگین ساختن حاکمان ایالتی، آنان را به اقدامی علیه حکومت و پادشاه وادارند و زمینه سرنوشت‌شان را فراهم سازند. چنانکه در موردی دیگر بوداق سلطان با همدستی جمعی از درباریان آزردده‌خاطر از وزیر مازندران، میرزاهاشم، خلعتی برای وی ارسال کرد که با رتبه و مقام او همخوانی نداشت. وزیر هم با دور انداختن

۱. همان، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۲.

۳. رهبرین، ص ۳۷.

۴. ژان شاردن، سیاحت‌نامه (تاج‌گذاری شاه سلیمان صفوی)، ترجمه محمد عباسی، ج ۹ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵)، ص ۲۰۸.

خلعت نو و پوشیدن خلعت قبلی خود فرصتی به مخالفانش داد تا این واکنش او را توهین به پادشاه بدانند و مسبب عزل او از مقامش گردند.^۱ در حقیقت، خلعت، لوا و لقب نشان‌دهنده میزان تشخیص فرد بود و بی‌توجهی به آن یا ارسال خلعتی پست و کم‌ارزش نه تنها به معنای تحقیر گیرنده آن بود، بلکه از ارزش واقعی القاب در ساختار قدرت می‌کاست و به معضل سیاسی و نظامی تبدیل می‌گردید.^۲ چنین اعمالی، تعارض میان امرای دولتخانه و غیر دولتخانه و همین‌طور دشمنی حاکمان ایالتی با پادشاه را سبب می‌شد. علاوه بر این، خالی شدن خزانه پادشاه، نرسیدن سیورسات، آذوقه و تجهیزات جنگی به سپاه بهانه‌ای به فرماندهان اعزامی و امرای دولتخانه می‌داد تا به کشمکش و مجادله با حاکمان ایالات بپردازند. مثلاً لطفعلی خان داغستانی، سردار صفویه، در مبارزه با بلوچ‌ها و اعراب سواحل جنوبی ایران، به دلیل خشک‌سالی با کمبود سیورسات و تجهیزات روبه‌رو شد و به‌رغم آگاهی از کارشکنی و دخالت امرای دولتخانه و درباریان در ارسال آنها، مین‌باشیان و یوزباشیان لار را تهدید کرد: «دو سه سال است که شما نوکرید و مواجب گرفته‌اید و در این مدت از شما کاری و جنگی به عمل نیامده است. باید آنچه گرفته‌اید، مسترد نمایید و الا همه شما را کند و دوشاخه نموده و به انواع تعذیب گرفتار خواهید شد.» از آنجا که سرداران مزبور استرداد زر و پول را مقدر ندانستند، بنای تمرد و سرکشی از حکومت مرکزی گذاشتند.^۳ گاهی نیز اختلاف نظر حاکمان ایالتی با امرای دولتخانه و فرماندهان مرکزی در نوع حفظ و حراست از شهرها و قلاع نمود می‌یافت که این امر باعث خطا در طراحی سیستم دفاعی و امنیتی می‌شد و شکست‌های جبران‌ناپذیری را به دنبال داشت. برای مثال موقعیت حساس قندهار موجب شده بود منصور خان، بیگلربیگی قندهار، احدی را که مخالف یا بیگانه باشد به قلعه راه ندهد، اما شاهنواز خان، سپهسالار گرجی، به دلیل ناآشنایی با مردمان افغان، بی‌خبری از موقعیت استراتژیکی ایالت و تهدیدات در پیش رو، قلعه را از وجود محافظان خالی ساخت و اندکی بعد افغان‌های غلجایی و شورابیکی موفق به فتح آن شدند.^۴

تعارض امرای نظامی با ارکان دیوانی و درباری

حکومت صفویه به پشتوانه نیروی نظامی قبایل قزلباش بنیان نهاده شد، ولی بدون همکاری دیوانسالاران ایرانی قادر نبود سلطه خود را تثبیت و دوام حکومتش را تضمین کند. بنابراین، هر دو گروه ضمن حمایت از حکومت صفویه، منافع قومی و گروهی خود را نیز دنبال می‌کردند. هرچند ساختار و عملکرد دیوان

۱. همان، صص ۱۳۴-۱۳۵.

۲. حسن‌زاده و محمدی، صص ۱۰۷-۱۲۹.

۳. مرعشی صفوی، ص ۴۵.

۴. کرمانی، صص ۳۵۷-۳۵۸.

و سپاه کاملاً متفاوت و مجزا از یکدیگر بود، تداخل وظایف وزیر اعظم با سپهسالار قورچی‌باشی و ایشیک‌آقاسی منجر به جدال «اهل شمشیر» با «اهل قلم» در عرصه سیاست می‌شد. طبق تقسیم‌بندی ساختار قدرت «دیوان و درگاه»^۱ دو رکن اصلی قدرت بودند و همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، حضور دائمی امرای دولتخانه در پایتخت و ارتباط آنان با درباریان و دیوانسالاران، این دو را در مدار رقابت با یکدیگر قرار می‌داد. بنا بر گزارش کمپفر «در محیط پرجوش و خروش دربار، هر کس می‌کوشد گلیم خود را از آب بیرون بکشد. بزرگان سرگرم بند و بست، بگیر و بده هستند و در این میان هیچ کس پروای کار مملکت را ندارد. اتحادی در بین جمع بی‌شمار این برگزیدگان و معتمدان شاه نیست که به تبعیت از ندای وجدان و از شور وطن‌پرستی مشکلات کار مملکت‌داری را به شاه بی‌تجربه بنمایاند.»^۲

در این میان فقط شخصیت مقتدر و منتفذ پادشاه می‌توانست مانع از برخورد این دو گروه با یکدیگر شود. اما ضعف شخصیتی او به تقابل منافع و تعارض مقامات نظامی، دیوانی و درباری و منازعه بی‌پایان آنان دامن می‌زد، زیرا هیچ یک حاضر نبود در مقابل دیگری امتیازات خود را از دست بدهد.^۳ «در امور مهم سیاسی و نظامی هر تدبیری که وزیر می‌نمود، قورچی‌باشی نقیض آن را می‌گرفت و آنچه قورچی‌باشی مأمود می‌نمود، وزیر برخلاف آن را صواب می‌شمرد و پادشاه نیز طبیعت به علت تامه می‌داد.»^۴ برخی مورخان عصر صفویه از مشابه بودن روحیه هر سه گروه، یعنی «متفق السلیقه بودن آنان در راحت‌طلبی و جبن، احتراز کردن از جنگ و جدال، حسادت به یکدیگر و مشغولیت به لهو و لعب»^۵ در مواجهه با بحران‌ها و چالش‌های سیاسی گزارش می‌دهند و همین امر را مانع پیشرفت و ترقی مملکت می‌دانند. در حقیقت، آنان در مواجهه با شورش‌ها و اعتراضات داخلی راهکاری نمی‌دادند، بلکه به نقل از شاردن «حتی‌المقدور از تحریض و تشویق به جنگ خودداری می‌کردند.»^۶

افزون بر این، در شورای جانقی نیز اختلافات ارکان حکومتی و نظامی مشهود بود، زیرا این شورا مختص مقامات نظامی و دیوانی و محل اتخاذ تدابیر و استراتژی جنگی بود، ولی در اواخر دوره صفویه درباریان نیز به آن اضافه شده بودند و حضور قزلباشان نشان از برتری و اقتدار مجدد آنان در امور سپاهی و اداری حکومت صفویه داشت. البته لازم به ذکر است، این مسئله به نوع گزینش و انتخاب اعضای جانقی، مقامات نظامی و درباری بستگی داشت، زیرا بی‌توجهی شاه سلیمان به امور حکومت و دخالت درباریان

1. [http://www.iranicaonline.org/articles/courts-and-courtiers-vi\[1/1/2020\]](http://www.iranicaonline.org/articles/courts-and-courtiers-vi[1/1/2020])

۲. کمپفر، ص ۳۲.

۳. ویلم فلور، دیوان و قشون، ترجمه کاظم فیروزمند (تهران: آگاه، ۱۳۸۸)، ص ۴۴.

۴. مرعشی صفوی، ص ۴۸.

۵. همان، صص ۲۸، ۴۸.

۶. ژان شاردن، سیاحت‌نامه (تاریخ علوم ایرانیان)، ترجمه محمد عباسی، ج ۵ (تهران: امیرکبیر: ۱۳۸۸)، ص ۳۲۴.

موجب شده بود رشوه و حق‌السکوت گرفتن و خرید و فروش مناصب نظامی و ایالتی رواج یابد و بعضاً ترفندی برای غلبه بر تعارض‌ها یا پنهان کردن آن باشد. هرچند این روند در کوتاه‌مدت جوابگوی آمال و خواسته‌های مقامات بود، ولی از یک سو، در بلندمدت سیستم فساد را در ساختار حکومت نهادینه کرد و از سوی دیگر، تعارضات پنهانی را در مواقع حساس و خطرناک در بدترین وجه خود آشکار ساخت و شالوده حکومت صفوی را متزلزل و ویران کرد. نمونه آن رشوه گرفتن جمشیدخان، قوللر آقاسی، از مقصودبیگ ناظر دربار، میرزا مؤمن میرآخور و همچنین خواجه مهتر و آغامبارک بود.^۱ وضعیت فوق و حضور سه گروه با آمال، اندیشه و نگرش متفاوت در شورای جانی موجب می‌شد تا در مواقع بحرانی و جنگ تعارضات پنهان و غرض‌ورزی‌ها آشکار شود و شورا از کار کرد اصلی‌اش دور گردد. چنانکه به نقل از بزرگان سیاسی «از اسباب زوال مُلک خصومت، عداوت و منازعه است میان امرا و خواص پادشاه، چه خواص هرگاه با یکدیگر منازع باشند نسبت به ملک شرط اخلاص به‌جا نیابند و در هر مقام هر یک را غرض آن افتد که بدنامی و فساد به دیگری راجع شود و چون حربی روی دهد، هر یک دفع دیگری طلبد نه دفع خصم.»^۲ مصداق بارز این خصومت‌ورزی و نفاق در تهاجم افغان‌ها رخ داد که اعضای شورای جانی نظر وزیر اعظم، فتحعلی خان داغستانی، مبنی بر دفاع از کرمان و خراسان را نپذیرفتند،^۳ چون معتقد بودند «ما خود را در محاصره نمی‌اندازیم، پیش می‌روییم و جنگ می‌کنیم.»^۴ در حالی که بنا بر گزارش مستوفی «آنها از راه عداوت با فتحعلی خان دست از صلاح دولت و دین برداشتند، در مقام عداوت و نفاق با وی درآمدند.»^۵ وزیر اعظم بعدی، محمدقلی خان قورچی‌باشی نیز بدون آگاهی از تعداد و تجهیزات افغان‌ها، مبارزه و لشکرکشی علیه آنها را رد کرد و گفت: «ما را ننگ است که با این طمطراق، دبدبه و کوکبه با این جماعت بی‌اوضاع بی‌سروپای بی‌سامان بنای محاربه و مجادله نهیم. اگر چنانچه لشکر بی‌شمار بیشتر از مور و مار ما هر یک آب دهانی بیندازند به جانب افغان‌ها، رود عظیمی روان می‌شود و افغان‌ها را مانند سیلاب که مشتی خاشاک را ببرد خواهد برد. چرا تشویش می‌کنید؟»^۶

از دیگر عوامل تعارض برانگیز میان درباریان و دیوانیان شیوه پرداخت حقوق و مواجب سربازان بود. کمبود مسکوکات طلا و نقره در ایران موجب شده بود مواجب و حقوق سپاهیان با حواله و برات پرداخت شود.^۷ طبق

۱. شاردن، ج ۹، ص ۱۶۷؛ محمدهاشم آصف (رستم‌الحکما)، رستم‌التواریخ، تصحیح محمد مشیری (تهران: جیبی، ۱۳۵۷)، ص ۱۶۸.
 ۲. محمدباقر بن محمد مؤمن محقق سبزواری، روضه الانوار (مبانی اندیشه سیاسی و آیین مملکت‌داری)، به کوشش نجف لکنزایی (قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱)، ص ۶۰.
 ۳. محمدقلی خان قورچی‌باشی، رستم خان قوللر آقاسی، مصطفی خان میرشکار، میرزا رحیم حکیم‌باشی، ملا محمدحسین ملاباشی (مرعی صفوی، ص ۴۹؛ مستوفی، زبده‌التواریخ، ص ۱۲۵).
 ۴. مستوفی، زبده‌التواریخ، صص ۱۲۵، ۱۲۹، ۲۲۷.
 ۵. همان، ص ۱۲۵.
 ۶. آصف، ص ۱۳۳.
 ۷. میرزا سمیع، ص ۴۴.

نظر قزوینی یکی از وظایف وزیر کفایت مال، یعنی به دست آوردن پول برای هزینه‌های جاری حکومت و جلوگیری از تغلب و تصرف سپاه در امور مالی بود.^۱ ولی غیبت و عدم مشارکت پادشاه در امور مالی و ضعف عملکرد نهاد وزارت موجب شد این مهم از ید قدرت وزیر اعظم بیرون کشیده شود و پرداخت مواجب به دست ملاباشی و حکیم‌باشی بیفتد. اینان نیز مواجب سپاه را نه از خزانه بلکه با صدور برات به ایالات و به صورت دو، چهار یا شش ماهه پرداخت می‌کردند و سربازان را فرسنگ‌ها دورتر از پایتخت به ایالات می‌فرستادند.^۲

تعارض امرای نواحی تابع با مرکز

قلمرو صفویان، به دلیل گستردگی، دارای ایالات و مناطق زیادی بود که همان‌طور که در قسمت‌های پیشین ذکر شد، اداره آنها به خاندان‌های محلی یا فرماندهان قزلباش یا گرجی واگذار می‌شد. گاهی دوری ایالات از پایتخت، تنش مذهبی و میزان درجه وابستگی یا وفاداری به تعارض بین مرکز و ولایات منجر می‌شد. این مسئله معمولاً زمانی رخ می‌داد که حکمران تمام تلاش خود را صرف تحقق اهداف خویش می‌کرد و به منافع مرکز بی‌توجه بود یا اینکه در تلاش و رقابت با درباریان درصدد تقویت و استحکام جایگاه خویش برمی‌آمد. بدین‌گونه، ضعف پادشاه و بروز شورش‌ها و کشمکش‌های داخلی نقطه عطفی در تلاش والیان و بیگلربیگیان نواحی دوردست برای جدایی و استقلال با تکیه بر نیروهای نظامی‌شان بود. در این بین تعارض‌های درونی مرکز که ناشی از ناهماهنگی در شورای جانی و نیافتن راهی برای برون‌رفت از بحران‌ها و شورش‌ها بود، بر شدت تخاصمات مرکز و ولایات می‌افزود و فرصت‌طلبی‌ها را تقویت می‌کرد، زیرا والیان و حاکمان ایالتی با مشاهده شکست‌های مکرر فرماندهان نظامی از دشمنانی همچون افغان‌ها یا بلوچ‌ها، جسارت و قدرت جدایی می‌یافتند.

علاوه بر این، جنگ و مالیات از عواملی بودند که مرکز و ایالات را به یکدیگر وابسته می‌ساخت، اما انعقاد معاهده زهاب و صلح با عثمانی این ذهنیت را برای درباریان پیش آورد که «با پایان آمدن دوران جنگ با دشمنان خارجی، صرف پول برای حکام جهت نگهداری سپاه ضرورتی ندارد.»^۳ بنابراین، ایالاتی همچون فارس، خراسان، کرمان، یزد، قندهار و آذربایجان را با این نگرش که بیم جنگ در آنها نیست، خالصه کردند^۴ و مستوفی یا وزیر ایالتی را نیز به‌عنوان رقیب و وزنه‌ای برای خنثی کردن قدرت نظامی و مالی

۱. قزوینی، ص ۸۱.

۲. سانسون، سفرنامه اوضاع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی، ترجمه تقی تفضلی (تهران: زیبا، ۱۳۴۶)، ص ۱۸۵؛ کرمانی، ص ۳۹۱؛ میرزا محمدحسین مستوفی، «امار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸ یا عساکر فیروزی مآثر شاه سلطان حسین»، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، نشریه فرهنگ ایران زمین، ش ۲۰ (۱۳۵۳)، ص ۳۹۸.

۳. اولتاریوس، سفرنامه، ترجمه احمد بهپور (تهران: ابتکار، ۱۳۶۳)، ص ۲۷۳.

۴. ژان شاردن، سیاحت‌نامه اصفهان، طب و هنرهای زیبای ایران، ترجمه محمد عباسی، ج ۷ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵)، ص ۲۵۱؛ مشیزی بردسیری، تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، ص ۱۱.

حاکمان انتخاب کردند.^۱ در پی بی‌توجهی مرکز به شیوه اداره ایالات خالصه، اختلاف در تعیین حاکم و وزیر معضلاتی جدی در کرمان به وجود آورد و این سمت را به یک «پُستِ کم‌خرج پُردرآمد» تبدیل کرد،^۲ تا جایی که دیگر حاکم لایقی برای کرمان تحت عنوان «خان» انتخاب نشد و عموماً وزیر این ایالت فردی همچون حاتم‌بیگ بود که نه شخصیتی قوی داشت که بتواند به ابتکار خود چاره‌ای بیندیشد و نه در دربار نفوذ زیادی داشت که بتواند کمک لازم را از آنجا دریافت کند.^۳ مزید بر این، نداشتن نیروی نظامی قدرتمند موجب شد کرمان عرصه تاخت و تاز اشرار و شورشیان شود و شاهد ظلم و ستم بر مردم، کشتار رعیت و ویرانی مزارع کشاورزی باشد.^۴ در سال ۱۱۰۰ق/ ۱۶۸۹م ایالت قندهار نیز گرفتار ظلم و ستم فرماندهان، سربازان گرجی و قزلباش شد و تظلم‌خواهی و شکایت‌یگلیگی آن، میرویس، تأثیری بر بهبود اوضاع نداشت. برخی والیان و سرداران خراسان، گرجستان، داغستان و دیگر نواحی قفقاز نیز از اطاعت حکومت مرکزی روی برگرداندند. اعراب و کمپانی‌های هند شرقی با تاخت و تاز در سواحل جنوبی ایران موجب عدم ارسال مالیات، قتل‌عام مردم، راهزنی و ایجاد اختلال در سیستم تجارت شدند.^۵ در واقع، در اواخر دوران صفویه اختلافات مرکز با برخی ایالات به حدی رسیده بود که مرکز خود را از تأمین سیورسات و تجهیزات نظامی فرماندهان برای غلبه بر شورشیان میرا می‌دانست. چنانکه در مبارزه لطفعلی خان داغستانی و اعراب، مرکز معتقد بود «در این باب گنج پرداختن و خزینه شاه را خالی ساختن خلاف رویه حزم است.»^۶ نتیجه این تعارض‌ها چیزی جز ضعف حکومت مرکزی و روی‌گردانی حاکمان و والیان از مرکز نبود. چنانکه وختانگ ششم گرجی به‌رغم داشتن سپاهی قوی، درخواست شاه سلطان حسین مبنی بر ارسال نیروی نظامی در جنگ با افغان‌ها را نپذیرفت.^۷ در حالی که با وقوع شورش‌های مکرر علیه حکومت مرکزی ضروری بود پادشاه گروه‌های استقلال‌طلب را تحت کنترل خویش درآورد و انتظارات و آمال آنها را برآورده سازد.^۸

یکی از اشتباهات صفویان در سرکوبی یا حل تعارض مرکز و ایالات، واگذاری امتیازات به برخی والیان بود تا از شورش مجدد آنان جلوگیری شود. در واقع صفویان به جای یافتن راهی برای برون‌رفت از بحران، یاغیان را تنبیه و زندانی یا آنها را از مقامشان خلع و به سمت دیگری منصوب می‌کردند. اما این

۱. میرزا سمیع، ص ۴۲.

۲. مشیزی بردسیری، صص ۲۱، ۳۰.

۳. همان، ص ۳۱؛ کرمانی، ص ۲۶۱.

۴. مشیزی بردسیری، صص ۳۲-۳۳.

۵. بارتلمی آبه کاره، سفرنامه آبه کاره در ایران، ترجمه احمد بازمندگان خمیری (تهران: گلگشت، ۱۳۸۷)، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۶. مرعشی صفوی، ص ۴۵.

۷. پطرس دی سرکیس گیلانتز، سقوط اصفهان (گزارش‌های گیلانتز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان)، ترجمه محمد مهریار (اصفهان: گل‌ها، ۱۳۷۱)، ص ۲۸.

۸. پال هرسی، کنت بلانچارد، مدیریت رفتار سازمانی (کاربرد منابع انسانی)، ترجمه علی علاقه‌بند (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۹)، ص ۱۲۹.

عمل صرفاً نوعی سرکوب موقت دشمن بود. انتخاب شاهنواز خان و سربازان گرجی برای حفاظت از قلعه قندهار براساس همین هدف بود.^۱ شورای جانقی عقیده داشت «سپاه گرجستان همراه گرگین خان به قندهار می‌رود و گرگین خان سرداری است با عرصه، چون در قلعه قندهار تمکین بیابد پادشاه هند را بالکلیه [= کاملاً] فکر قندهار از ضمیر زائل می‌گردد.»^۲ اما به نظر کروسینسکی این تصمیم اشتباه بود: «گرگین خان که بی‌جهت به پادشاه یاغی می‌شود و آن قدر عقل و ادراک او تمیز ندارد که دولت و اقتدار خود را به عقل و تدبیر تمیز خود نگه دارد، چگونه با گرجیان بی‌ایمان که چندی است مطیعش نبودند، سرحد قندهار کذایی که افغان‌ها و ازبک که هندوستانی همسایه اوست تواند نگاه داشت.»^۳

تعارض در بافت جمعیتی سپاه

در طول تاریخ وظیفه دفاع از کیان و خاک این مرز و بوم بر عهده نهاد سپاه بوده است و همواره بزرگان بر لزوم داشتن سپاه قوی تأکید کرده‌اند: «پس هر پادشاهی که آبادی مملکت و رفاهیت سپاهی و رعیت و سایر سکنه ممالک خود را خواهد، بر وی لازم است در مقام تدبیر امور سپاهیان و تعیین کمیت و کیفیت سلاح و سلب ایشان درآید و بر ایشان وضعی قرار دهد که تعیّش بر ایشان در حضر و سفر آسان و سفر سه‌ماهه و سه‌ساله در کمال سهولت یکسان باشد.»^۴ ترکیب جمعیتی قشون در دوره صفویه به قرار زیر بود: قزلباشان، نیروهای طوایف و ایالات، نیروی سوم (غلامان قفقازی) و تفنگچیان ایرانی.^۵ شاه عباس اول در نظر داشت با بهره‌گیری از تعارض و ترکیب جمعیتی متفاوت، نظم و ثبات را برقرار سازد، ولی در اواخر دوران صفویه برخی پادشاه را از این امر بر حذر می‌داشتند: «پادشاه یک طایفه از لشکریان را برنگزیند و ایشان را بر طوایف دیگر ترجیح ندهد که این باعث اختلاف و فساد مُلک می‌شود. بلکه پادشاه باید با همه طوایف به یک نسبت سلوک کند.»^۶ گذشت زمان اثبات کرد بهره‌گیری از تعارض فقط به جدال و کشمکش بیشتر منتهی می‌شود، زیرا قزلباشان خود را رکن قدرت و عامل تشکیل حکومت صفویه می‌دانستند و همین امر باعث می‌شد خود را بالاتر و برتر از نیروی سوم و ایرانی بدانند و حاضر به اطاعت از غیر قزلباش نباشند. آنان قشون پیاده‌نظام و تفنگچیان ایرانی^۷ را تحقیر و تمسخر می‌کردند

۱. به وی عنوان‌های سپهسالاری خراسان و قندهار تا سرحد کابل، به انضمام ایالت کرمان و سردار بلوچستان و والی‌گری کاخ و کارتیل و سایر ولایات گرجستان تفویض شد (کرمانی، ص ۲۹۹).

۲. کروسینسکی، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. موسوی میرفندرسکی، ص ۸۸.

۵. فلور، ص ۲۶۶.

۶. محقق سبزواری، ص ۵۷.

۷. تفنگچی‌ها گروهی پیاده از دهقانان و پیشه‌وران و تحت سرپرستی تفنگچی‌آقاسی بودند. این گروه به همراه قوللرآقاسی، قورچی‌باشی، ایشیک‌آقاسی و جزایری‌ها تحت فرماندهی سپهسالار، قشون صفوی را تشکیل می‌دادند (کمپفر، صص ۵۶، ۸۹-۹۱).

که «از کشاورزی و برزگری به سربازی تغییر شغل داده‌اند و آنان را به ترس و جبن متهم می‌ساختند.»^۱ چنانکه در محاصره اصفهان، به‌رغم استمداد شاه سلطان حسین از نیروهای ارمنی، قزلباشان به آنها اجازه ندادند در میدان جنگ مبارزه کنند و این مهم را وظیفه و در شأن خود دانستند و آنها را با زور، بی‌اسلحه و سازوبرگ، به خانه‌هایشان باز پس فرستادند.^۲ از طرفی باید توجه داشت، غلام‌فرماندهان قفقازی با آگاهی از تمایلات پادشاه به ایشان و رقابت درون‌ساختاری قزلباشان با یکدیگر، مقام خود را برتر از قزلباشان می‌دانستند و با تحقیر و غرور با آنان رفتار می‌کردند.^۳ علاوه بر این، تعارض مذهبی قزلباشان، نیروهای قفقازی و نیروهای ایالتی نیز کشمکش‌هایی ایجاد کرده بود. تقابل مذهبی قفقازیان مسیحی، قزلباشان شیعه و نیروهای ایالتی سنی مذهب (افغان‌ها و بلوچ‌ها و برخی دیگر ایالات) نیز بر شدت خصومت‌ها می‌افزود. چنانکه در قندهار افغان‌ها، قزلباشان و گرجیان وجود یکدیگر را نتوانستند تحمل کنند.^۴

تبعیض در پرداخت حقوق و کاهش مواجب^۵ و تجهیزات سپاهیان یکی دیگر از عوامل تعارض‌زا بین قزلباشان و نیروهای سوم (گرجی) بود. همان‌گونه که در قسمت‌های پیشین ذکر شد، دوری گزیدن شاه سلیمان و شاه سلطان حسین از فعالیت‌های سیاسی و بی‌توجهی حکومت به سپاه موجب شد هدف از تشکیل سپاه به فراموشی سپرده شود^۶ و «تیغ در غلاف زنگ زد و سپاهیان بر اثر بی‌نظمی و کمی مواجب دل‌سرد شده و با اکراه خدمت کنند.»^۷ توصیف منابع تاریخی از سپاه با عبارات «شهر خالی، بی حاکم، بی قشون، بی سپاه، معدودی پیاده برهنه‌پا»^۸ «محتاج، مضطر، بی آلات و اسباب، گرسنه و بی‌قوت و بی‌حال...»^۹ وضعیت نابه‌سامان و فقیر بودن این نهاد را نشان می‌دهد. البته این بی‌توجهی بیشتر معطوف به سربازان قزلباش بود و بهره‌گیری از تعارض به ضرر سپاه و قزلباشان تمام شد. چنانکه بنا بر گزارش شاردن اگرچه همه سربازان از قبایل بزرگ قزلباش نبودند ولی در قیاس با غلامان مستمری‌بگیر در وضعیت بدی به سر می‌بردند، تا جایی که ناگزیر بودند در اردو بازارها، برای امرار معاش، شمشیر و اسلحه خود را بفروشند و در زمان جنگ از تجار و فروشندگان اسلحه به امانت

۱. ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید شیرانی (تهران: کتابخانه سنایی و کتاب‌فروشی تایید اصفهان، ۱۳۳۶)، ص ۵۸۶.

۲. گیلاننتر، ص ۵۵.

۳. مرعشی صفوی، ص ۱۵.

۴. همان؛ طهرانی، ص ۱۰۹.

۵. تاورنیه، ص ۲۵۳.

۶. موسوی میرفندرسکی، ص ۲۷.

۷. کارری، ص ۳۹.

۸. مستوفی، زبده التواریخ، ص ۱۲۰.

۹. آصف، ص ۱۳۱.

بگیرند.^۱ تعدادی نیز در راه‌ها به غارت و چپاولگری می‌پرداختند. در نهایت سربازان و برخی سرداران ترجیح دادند از سپاه فرار کنند یا با تظاهر به آسان بودن شغلشان، سپاهیگری را ترک کنند و درصدد یافتن شغل دیگری باشند. درباریان و امرای دولتخانه از این امر خشنود بودند، زیرا وجود سربازان را در مواقع صلح هزینه اضافه‌ای می‌دانستند و درصدد زدودن این دغدغه از خویش بودند.^۲ البته در پیگیری دلایل افزایش فقر و فاقه سربازان قزلباش، بخشی از آن به نوع نگرش درباریان و امرای دولتخانه به مسائل سپاه بازمی‌گردد، چون به نقل از تاورنیه «آنان اوقات خویش را شریف‌تر از آن می‌دانند که دست از عیش و عشرت برداشته به نظم امور لشکری بپردازند.»^۳ دوری جستن فرماندهان و امرا از ساده‌زیستی و گرایش به تجمل‌گرایی، رفاه و گردآوری ثروت موجب شد آنان با کمک منجمان درباری، خرافات و شایعاتی مبنی بر «عدم کامیابی در جنگ» منتشر کنند تا به هر طریقی ارکان سپاه و مردم را از جنگ بر حذر دارند و پادشاه، حرم‌سرا و درباریان را با خود همراه سازند، زیرا آنها آگاه بودند «در جنگ باید از امکانات استفاده کرد نه از تقویم» و گرنه در صورت مغلوب شدن، طالع و پیش‌بینی‌شان نقش بر آب می‌شد و آنان را در چشم همگان خوار و پست می‌گردانید.^۴

تعارض امرای سپاه با گروه‌های اجتماعی (علما و اقلیت‌ها)

در جنگ‌ها و آشوب‌های سیاسی، گروه‌های مختلف اجتماعی نیز با مشاهده حملات دشمن و ناتوانی سپاه، در حد و توان خود به دفاع از کیان و مرز و بوم خویش می‌پرداختند. از این رو، تعارض امرای دولتخانه محدود به ارکان دولتی و ایالتی نبود، بلکه اقشار اجتماعی همچون علما و اقلیت‌های مذهبی نیز از ضربات و کارشکنی‌های امرای نظامی در امان نماندند. در اواخر دوره صفویه با شدت یافتن حملات ازبکان، افغان‌ها، بلوچ‌ها و دیگر گروه‌های فرصت‌طلب، جامعه روستایی شرق ایران آسیب زیادی دید و همان‌طور که در قسمت‌های پیشین ذکر شد، سیطره غرور، منفعت‌طلبی فرماندهان اعزامی و امرای دولتخانه و ناتوانی سپاه مانع از موفقیت آنان در سرکوب دشمنان شد. بنابراین، برخی از علما با آگاهی از مسائل فوق درصدد یاری حکومت برآمدند، اما امرای دولتخانه برای محدود کردن دایره نفوذ علما در دربار، به معاندت و مخالفت با آنها پرداختند. نمونه آن تعارض امرا و فرماندهان نظامی با شیخ بهاء‌الدین استیری^۵ بود. شیخ پس از تهاجمات مکرر شیرغازی خان ازبک به خراسان، با واجب شمردن امر

۱. کرمانی، ص ۴۲۹.

۲. ژان شاردن، سیاحت‌نامه (سازمان سیاسی و نظامی و مننی ایران)، ترجمه محمد عباسی، ج ۸ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵)، صص ۲۲۵-۲۲۶.

۳. تاورنیه، ص ۵۹۴.

۴. شاردن، ج ۸، ص ۲۲۵.

۵. وی از علمای سبزواری بود.

جهاد، درصدد دفاع از مردم برآمد. وی معتقد بود «پادشاه و امرا همه در این زمان به سبب تن‌پروری و راحت‌طلبی دست از فضیلت امر جهاد برداشته‌اند و همیشه مشغول به فسق و فجور و شناع و قبایح‌اند و بی‌خبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نموده‌اند.» ولی علمای دربار و امرای دولتخانه به‌خصوص صفی‌قلی خان، سپهسالار صفوی، شیخ را به کفر، الحاد و سرکشی متهم ساختند تا خطاها و نقاط ضعف خود را بپوشانند و به شکنجه و ضرب او دستور دادند.^۱ یا در موردی دیگر به نقل از حزین، شیخ جعفر علی قاضی پس از نائل شدن به مقام شیخ‌الاسلامی، اگرچه به مقام وزارت اعظم نوید یافت، ولی «برخی امرای سلطانی چون از نیت و عملکرد او در دفاع از عامه مردم خبر داشتند، در شکست کار او کوشیدند و پادشاه را منصرف کردند.»^۲

اقلیت‌های مذهبی، به‌ویژه ارامنه مسیحی، از دیگر گروه‌هایی بودند که در تضاد منافع با امرای حکومتی قرار گرفتند. علیقلی خان، فرمانده کل قوا در اصفهان و سپهسالار شاه سلیمان،^۳ برای تأمین مایحتاج و تجملات زندگانی خویش درصدد گرفتن پول نقد از مسیحیان و تجار ارمنی برآمد. نارضایتی ارمنیان در پرداخت مال و پول به وی موجب کینه‌جویی و انتقام‌گیری او شد. چنانکه در مجلسی آنها را «شیاطین» خواند و شاه سلیمان را تحریک کرد تا ارامنه را به پذیرش اسلام وادارد. ارامنه که قدرت مقابله و مبارزه با حکومت را نداشتند ده هزار تومان به شاه و پنج هزار تومان به او پیشکش دادند.^۴

نتیجه‌گیری

در اواخر دوران صفویه، تعارض و تضاد بین امرا و ارکان حکومتی در وجوه مختلف به یکی از عوامل بی‌ثباتی سیاسی و آشوب تبدیل گردید. اگرچه در دوران اقتدار صفویان تعارض راه‌حلی برای برون‌رفت از مشکلات نظامی و سیاسی بود، اما در اواخر این پادشاهی، وقوع حوادث مختلف و شورش‌های والیان و طوایف نشان داد تعارض فقط در زمان پادشاهان مقتدر جوابگوست و در زمان ضعف قدرت پادشاه و دیوانسالاری، تعارض‌های پنهانی صورت آشکار به خود می‌گیرد و بر شدت خصومت‌ها و کینه‌توزی‌ها می‌افزاید. در این برهه زمانی، قدرت‌یابی امرا بر شدت تعارض آنان با پادشاه، درباریان، دیوان‌سالاران، حاکمان ایالتی، علما و سایر گروه‌ها افزود و خصومت‌ها و کینه‌های آنان به یکدیگر در قالب توطئه، کارشکنی، حسادت، نرساندن سیورسات به امرا در میدان جنگ، پرداخت نکردن حقوق و مواجب سربازان، اعطای خلعت کم‌ارزش، رشوه‌گیری، به توافق نرسیدن در شورای جانقی درباره مسائل

۱. مرعشی صفوی، صص ۲۵-۲۶.

۲. محمدعلی حزین لاهیجی، تاریخ و سفرنامه حزین، تحقیق و تصحیح علی دوانی (تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵)، ص ۱۵۹.

۳. تاورنیه، ص ۵۶۴.

۴. همان، ص ۵۶۵.

دفاعی و تهاجمی و غیرهم آشکار شد. همچنین اختلاف نظر مذهبی، قومیتی و نژادی امرا با یکدیگر یا با سربازان موجب شد آنان در میدان جنگ و محاربه نتوانند کارایی مثبتی داشته باشند. علاوه بر این، بروز ناهنجاری‌های رفتاری و فقدان ویژگی‌های شخصیتی همچون تدبیر، شجاعت، مهارت و فروتنی، امرا را از اخذ تصمیمات کارساز در مواقع ضروری و میدان‌های جنگ دور ساخت، تا جایی که آنان گاه راه‌حل برخی از امور را قتل‌عام بزرگان و امرای زیردستشان دانستند. همچنین در تعامل با علما و اقلیت‌های مذهبی نیز بعضاً افراط ورزیدند، چون قدرت و نفوذ خود را سرمنشأ حل مشکلات اقتصادی و مسائل نظامی می‌دانستند.

کتاب‌نامه

- اولتاریوس، سفرنامه، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار، ۱۳۶۳.
- آبه کاره، بارتلمی، سفرنامه آبه کاره در ایران، ترجمه احمد بازمانگان خمیری، تهران: گلگشت، ۱۳۸۷.
- آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکما)، رستم‌التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران: جیبی، ۱۳۵۷.
- آتوتیت، ویلیام و تام باتامور، فرهنگ علوم/اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی، ۱۳۹۲.
- بشیری، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، تهران: نی، ۱۳۸۴.
- تاورنیه، ژان باتیست، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید شیرانی، تهران: کتابخانه سنایی و کتاب‌فروشی تایید اصفهان، ۱۳۳۶.
- _____، سفرنامه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۳.
- توسلی، غلام عباس، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سمت، ۱۳۷۴.
- حزین لاهیجی، شیخ محمدعلی، تاریخ و سفرنامه حزین، تحقیق و تصحیح علی دوانی، تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- حسن زاده، اسماعیل و ذکراالله محمدی، «تعارض ساختاری و تأثیر آن در کارکرد سپاه خوارزمشاهی»، تاریخ ایران، ش ۶۲/۵، پاییز ۱۳۸۸، صص ۱۰۷-۱۲۹.
- حسینی خاتون آبادی، سید عبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، تهران: کتاب‌فروشی اسلامی، ۱۳۵۲.
- درینی، محمدولی، هادی اسماعیل پورمقدم و وحید دهباشی، «تجزیه و تحلیل تأثیر بی‌ثباتی سیاسی با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران بر تجارت بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، س ۶، ش ۳، پاییز ۱۳۹۵، صص ۱۰۲-۱۰۳.
- رابینز، استیفن، مدیریت رفتار سازمانی (رفتار گروهی)، ترجمه علی پارساییان و سید محمد اعرابی، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۴.
- روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله، «طوایف کرد زعفرانلو»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، به کوشش محمدحسین اسکندری، ج ۲، شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۳.

- روبمر، هانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- رهربرن، کلاوس میشل، نظام‌ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ساروخانی، باقر، درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، ج ۱، تهران: کیهان، ۱۳۷۵.
- سانسون، سفرنامه (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)، ترجمه تقی تفضلی، تهران: زیبا، ۱۳۴۶.
- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چ ۴، تهران: مرکز، ۱۳۷۴.
- شاردن، ژان، سیاحت‌نامه (آداب و عادات، صنایع و تجارت و نقود ایرانیان)، ترجمه محمد عباسی، ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- _____، سیاحت‌نامه (تاریخ علوم ایرانیان)، ترجمه محمد عباسی، ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- _____، سیاحت‌نامه (اصفهان، طب و هنرهای زیبای ایران)، ترجمه محمد عباسی، ج ۷، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- _____، سیاحت‌نامه (سازمان سیاسی و نظامی و مدنی ایران)، ترجمه محمد عباسی، ج ۸، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- _____، سیاحت‌نامه (تاج‌گذاری شاه سلیمان صفوی)، ترجمه محمد عباسی، ج ۹، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- طهرانی، محمدشفیع، مرآت واردات (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی)، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- فلور، ویلم، دیوان و قشون، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه، ۱۳۸۸.
- قاسمی، بهروز، مدیریت رفتار سازمانی با نگاهی جامع بر اصول، نظریات، مکاتب و طبقه‌بندی‌ها، تهران: سپاهان، ۱۳۸۸.
- قزوینی، محمدعلی، رفیق توفیق: در رسوم وزارت و آداب سلطنت با تأکید بر دوره صفوی، تصحیح رسول جعفریان، تهران: مورخ، ۱۳۹۶.
- کارری، جووانی فرانچسکو جملی، سفرنامه، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- کرمانی، ملامحمد مؤمن، صحیفه الارشاد (تاریخ/افشار کرمان پایان کار صفویه)، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم، ۱۳۸۴.
- کروسینسکی، تادوز یوزدا، سفرنامه: یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی مقنون، مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس، ۱۳۶۳.
- کمپفر، انگلبرت، سفرنامه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چ ۳، ۱۳۶۳.
- گرث، هانس و سی رایت میلز، منش فرد و ساختار اجتماعی (روان‌شناسی نهادهای اجتماعی)، ترجمه علی‌اکبر افسر، تهران: آگاه، ۱۳۸۰.
- گیلاننتز، پطرس دی سرکیس، سقوط اصفهان (گزارش‌های گیلاننتز درباره حمله افغانان و سقوط اصفهان)، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: گل‌ها، ۱۳۷۱.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، روضه الانوار (مبانی اندیشه سیاسی و آیین مملکت‌داری)، به کوشش نجف لکزایی. قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.
- مستوفی، محمدمحسن بن محمد کریم، زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود

افشار یزدی، ۱۳۷۵.

مستوفی، میرزا محمدحسین، «آمار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸ یا عساکر فیروزی مآثر شاه سلطان حسین»، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران‌زمین، ش ۲۰، ۱۳۵۳، صص ۳۹۶-۴۲۱.
مشیزی بردسیری، میر محمد سعید، تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم، ۱۳۶۹.

منشی ترکمان، اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۲، تهران: ۱۳۷۷، دنیای کتاب.
_____، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.

موسوی میرفندرسکی، سید ابوطالب، تحفه العالم در اوصاف و اخبار شاه سلطان حسین، تصحیح رسول جعفریان، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
میرزا سمیعا، تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی)، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.

نصیری مراغه‌ای، محمدابراهیم بن زین‌العابدین، دستور شهریان (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ه. ق. پادشاهی سلطان حسین صفوی)، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
نیک‌گهر، عبدالحسین، مبانی جامعه‌شناسی، تهران: توتیا، ۱۳۸۳.

هرسی، پال و کنت بلانچارد، مدیریت رفتار سازمانی (کاربرد منابع انسانی)، ترجمه علی علاقه‌بند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.

[http://www.iranicaonline.org/articles/courts-and-courtiers-vi\[1/1/2020\]](http://www.iranicaonline.org/articles/courts-and-courtiers-vi[1/1/2020])